

An Introduction to Critical Intercultural Communication

Mohammad Amin Ghasemi Pirbalouti , Ph.D. Student in Culture and Communication, Faculty of Islamic Studies and Culture & Communication, Imam Sadiq University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: maghasemi@isu.ac.ir

Seyed Majid Emami , Assistant Professor, Department of Culture and Governance, Faculty of Islamic Studies and Culture & Communication, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.
Email: s.m.emami@isu.ac.ir

Extended Abstract

Introduction: Critical intercultural communication has emerged as a contemporary scholarly approach that offers an analytical framework for achieving a deeper understanding of intercultural relations and encounters. It emphasizes the analysis of power relations, structural inequalities, and both overt and covert contexts that shape cultural interactions. Unlike traditional perspectives that focus on surface-level cultural differences and individual communication skills, this approach conceptualizes culture as a dynamic and contested arena in which meanings, identities, and cultural relationships are continuously negotiated and redefined. This research provides a theoretical and horizon-opening introduction to the critical approach within intercultural communication studies. It traces the theoretical and historical foundations of this approach to the intellectual traditions of the Frankfurt School, Cultural Studies, and Postcolonial Studies. The study seeks to address several key questions: What is the position of the critical approach within the theoretical traditions of intercultural communication? What are its primary theoretical and historical foundations? How is intercultural communication defined from a critical perspective? What are its most significant conceptual components and theoretical insights? What future directions can be envisioned for this field?

Method: This study employs a documentary method for data collection and a descriptive-analytical approach for data processing and analysis.

Results: The findings demonstrate that the critical approach differs fundamentally from functionalist and interpretive paradigms in terms of its epistemological assumptions, research objectives, and conceptualizations of culture and communication. Its historical roots can be traced to three major intellectual traditions: the Frankfurt School's emphasis on emancipation from social domination and repression; British Cultural Studies' focus on culture as lived experience and as a site of struggle over meaning; and Postcolonial Studies' examination of the enduring effects of colonialism on cultural, political, and intellectual formations.

From a critical perspective, intercultural communication is defined as a field concerned with power-laden, dynamic, and contextually situated encounters between cultural "selves" and "others." This perspective moves beyond surface-level interactions to interrogate the macro-level structures of power—such as economic,

governmental, legal, educational, media, and historical forces—that shape, regulate, and often constrain intercultural encounters. The key conceptual elements identified include:

- **Elimination of oppression:** The ultimate objective is to expose unequal power relations and contribute to the formation of more just and equitable human relationships.
- **Culture as a site of struggle:** Culture is not a fixed set of shared values but a contested terrain in which meanings are negotiated and dominant groups often exert control.
- **Power:** Power is a central and dual-faceted concept, functioning simultaneously as a mechanism of constraint and as a resource for resistance and agency.
- **Contextuality:** Intercultural interactions cannot be meaningfully understood without considering the broader political, economic, and historical contexts in which they are embedded.
- **Historical forces:** Collective memory and dominant historical narratives play a significant role in shaping contemporary intercultural identities and relationships.
- **Ethical research methods:** Research is understood not merely as knowledge production but as an ethical practice committed to social justice, researcher reflexivity, and the empowerment of marginalized communities.

Discussion: The study concludes that intercultural interaction cannot be adequately understood without attention to both visible and invisible power structures, the enduring consequences of discrimination and colonialism, and the contextual conditions that produce inequality. The critical approach offers not only an analytical framework but also a transformative and emancipatory practice aimed at fostering a more just society by rendering systems of domination visible. It calls for intervention at the macro-structural level to amplify marginalized voices and to create genuinely dialogic spaces for intercultural engagement.

Future directions for critical intercultural communication are likely to involve engagement with emerging global challenges. These include an “ecological turn” addressing environmental crises, a focus on health inequalities to uncover discriminatory institutional structures, and critical analyses of the digital sphere to examine how technologies reproduce and intensify cultural inequalities. Moreover, strengthening connections with postcolonial studies and indigenous knowledge systems is essential for the decolonization of knowledge and for challenging the hegemony of Western epistemologies. Ultimately, the critical approach encourages researchers and practitioners not only to describe cultural differences but also to actively participate in transforming the conditions under which meaning is produced and lived in an increasingly interconnected world.

Keywords: Intercultural Communication, Critical Approach, Self and Other, Power, Contextuality.

درآمدی بر ارتباطات میان فرهنگی انتقادی

محمدامین قاسمی پیربلوطی^۱، سیدمجید امامی^۲

چکیده

ارتباطات میان فرهنگی انتقادی، به عنوان یک رویکرد مطالعاتی نوپدید، با تمرکز بر واکاوی روابط قدرت، ساختارهای نابرابر و زمینه‌های آشکار و نهان مؤثر بر تعامل فرهنگی، چارچوبی تحلیلی برای درک عمیق‌تر روابط و رویارویی‌های میان فرهنگی ارائه می‌دهد. این رویکرد، برخلاف دیدگاه‌های سنتی و مرسوم که بر تفاوت‌های روئین و مهارت‌های فردی تأکید دارند، فرهنگ را عرصه‌ای پویا و منازعه‌آمیز قلمداد می‌کند که در آن معانی، هویت‌ها و روابط فرهنگی به‌طور پیوسته بازتعریف می‌شوند. پژوهش حاضر با هدف ارائه درآمدی نظری و افق‌گشا، به معرفی جایگاه رویکرد انتقادی در مطالعات ارتباطات میان فرهنگی پرداخته و بنیادهای نظری و تاریخی آن را در سنت‌های مکتب فرانکفورت، مطالعات فرهنگی و مطالعات پسااستعماری پی‌جویی می‌کند. این پژوهش که از منابع اسنادی و روش توصیفی-تحلیلی بهره می‌برد، عناصر مفهومی کلیدی نظیر متون فرهنگی، ستم‌زدایی، روابط قدرت، زمینه‌مندی، نیروهای تاریخی، رهایی‌بخشی و حافظه جمعی را تبیین نموده و به اهمیت روش پژوهش اخلاقی می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند فهم تعامل میان فرهنگی بدون توجه به نیروهای پیدا و پنهان قدرت، پیامدهای تبعیض و استعمار و زمینه‌های شکل‌گیری ساختارهای نابرابر امکان‌پذیر نیست. همچنین مداخله در زمینه‌های کلان برای تقویت صدای گروه‌های فرهنگی حاشیه‌ای و ایجاد فضایی گفت‌وگومحور ضروری است. درنهایت، با نگاهی به مسیرهای پیش روی ارتباطات میان فرهنگی انتقادی می‌توان دریافت که توجه به تحولات زیست‌محیطی، نابرابری‌های نظام سلامت، ساختارهای فضای مجازی و لزوم احیای دانش‌های بومی، آینده این حوزه را ترسیم می‌کند. به‌طور کلی، رویکرد انتقادی به ارتباطات میان فرهنگی با آشکارسازی سازوکارهای سلطه و بدهت‌زدایی از ساختارهای نابرابر، نه تنها ابزاری تحلیلی بلکه کنشی رهایی‌بخش برای حرکت به سوی جامعه‌ای عادلانه‌تر است.

واژگان کلیدی

ارتباطات میان فرهنگی، رویکرد انتقادی، خود و دیگری، قدرت، زمینه‌مندی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۵

۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات، دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
maghasemi@isu.ac.ir

۲. استادیار گروه فرهنگ و حکمرانی، دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.
s.m.emamy@isu.ac.ir

مقدمه

در جهان کنونی هیچ کنج پنهانی برای اندیشیدن منفرد و فهم «خود» بدون تصور «دیگری» باقی نمانده است. تأمل در بستر تحولات زمانه نیز نشان می‌دهد انسان وابسته به فضای تک‌فرهنگی دیگر معنا ندارد (مصلح، ۱۳۹۷: ۱۳۰)؛ چراکه زیست فردی و اجتماعی به‌طور فزاینده‌ای از فضاها و فرهنگ‌های برخاسته از برهم‌کنش دیگری‌های گوناگون آکنده شده است. در این جهان بسیار از بافتارهای درهم‌پیچیده، «ارتباطات میان‌فرهنگی»^۱ به‌مثابه هنر هم‌شناسی، هم‌زیستی و هم‌پیمایی روابط زاده‌شده از رویارویی خودها و دیگری‌های بی‌شمار، نقش‌آفرینی می‌کند.

مطالعه ارتباطات میان‌فرهنگی یکی از مهم‌ترین موضوعات در علوم اجتماعی است (Young, 1996). تفاهم میان اعضای فرهنگ‌های مختلف همواره پراهمیت بوده است. باینکه این مسئله، درگذشته بیشتر برای اداره حکومت یا تجارت ضروری پنداشته می‌شد، امروزه به امری حیاتی در بقای نوع انسان و بالندگی جوامع تبدیل شده است (Kim & Hubbard, 2007: 223). این حوزه نه‌تنها در ارتباطات بلکه در علوم اجتماعی نیز به‌عنوان پاسخی عملی به تغییرات اجتماعی معاصر، از قبیل تنوع فرهنگی و مطالبه برای مشارکت منصفانه در تولید دانش، نقش‌آفرینی می‌کند (Kim, 2007: 27). افزون‌براین، به‌سبب پیوندهای مفهومی مشترک با فرهنگ، ارتباطات و روابط گروهی، حوزه‌های تثبیت‌شده‌ای از جمله زبان‌شناسی اجتماعی و کاربردی، علوم ارتباطات، روانشناسی اجتماعی، مردم‌شناسی، مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، آموزش و پرورش و... را نیز در برمی‌گیرد (Zhu, 2023: 81).

امروزه، در ارتباطات میان‌فرهنگی به‌عنوان یک‌رشته، بیش از گذشته بر مباحث نظری همچون مطالعه چپستی امر میان‌فرهنگی و زمینه‌های مختلف آن تمرکز شده است (Croucher et al., 2015: 71). از طرف دیگر، رشد فناوری‌های تسهیلگر تماس میان‌فرهنگی در سطح جهان، اهمیت پژوهش در این حوزه را دوچندان کرده است. از این‌رو، ضروری است نسبت به آنچه به‌عنوان محققان ارتباطات میان‌فرهنگی می‌کاویم، منتشر می‌کنیم و آموزش می‌دهیم، با دقت و حساسیت فزون‌تری بنگریم (Arasaratnam, 2015: 290).

در چند دهه اخیر، طبقه‌بندی‌های گوناگونی برای صورت‌بندی رویکردهای نظری ارتباطات میان‌فرهنگی ارائه شده است. از میان این طبقه‌بندی‌ها می‌توان به محورهای

شش‌گانه (شباهت‌ها و تفاوت‌ها، تعارض، کنترل، فناوری، ثبات و تغییر، امپریالیسم و وابستگی) پراسر^۱ (۱۹۷۸)، مکاتب دوگانه (گفتگوگرایان فرهنگی^۲ و منتقدان فرهنگی^۳) آسانته، نیومارک و بلیک^۴ (۱۹۷۹) (به نقل از Chen, 1990: 244)، طبقه‌بندی هفت‌گانه و استقرایی گادیکانست^۵ (۲۰۰۵)، رویکردهای سه‌گانه (کارکردگرا، تفسیری، انتقادی) مارتین و ناکایاما^۶ (۲۰۱۰) و رویکردهای پنج‌گانه (تعاملی، مقایسه‌ای، بازنمایی فرهنگی، انتقالی، چندزبانگی و تنوع زبانی) تن‌تیه^۷ (۲۰۱۶) اشاره کرد. در همه این دسته‌بندی‌ها تلاش شده است انباشت‌های دانشی و پردازش‌های نظری این حوزه رهگیری و سازماندهی شوند.

دیدگاه‌های جدید پیرامون فرهنگ، مسیرهای تازه‌ای را برای محققان ارتباطات میان‌فرهنگی گشوده‌اند. پژوهش درباره چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها و عضویت‌های فرهنگی از رهگذر تعاملات و فرایندهای ایدئولوژیک نهفته در ارتباطات میان‌فرهنگی از جمله این مسیرهاست. مسیرهایی که عموماً با عنوان پژوهش‌های «ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی»^۸ شناخته می‌شوند. در این رویکرد، تأثیر ساختارهای قدرت، ایدئولوژی‌ها و روابط اجتماعی-اقتصادی بر ارتباطات میان‌فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد (Zhu, 2023: 84). در همین راستا، در پژوهش حاضر بر حوزه مطالعاتی به‌نسبت نوپدید و در حال دگرذیسی ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی، متمرکز شده و باهدف گشودن افق‌های نظری نو در مطالعات ارتباطات میان‌فرهنگی، کوشیده‌ایم به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

۱. رویکرد انتقادی چه جایگاهی در سنت‌ها و مکاتب نظری ارتباطات میان‌فرهنگی دارد؟
۲. کدام بنیادهای نظری و تاریخی در شکل‌گیری ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی نقش داشته‌اند؟
۳. تعریف ارتباطات میان‌فرهنگی از منظر انتقادی چیست؟
۴. برجسته‌ترین عناصر مفهومی و بینش‌های نظری ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی کدامند؟

1. Prosser
2. Cultural dialogists
3. Cultural critics
4. Asante, Newmark & Blake
5. Gudykunst
6. Martin & Nakayama
7. Ten Thije
8. Critical intercultural communication

۵. چه مسی‌رهایی فراروی حوزه پژوهشی ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی قابل ترسیم است؟

پیشینه پژوهش

بررسی پایگاه‌های داده‌های علمی داخلی نشان می‌دهد در ایران پژوهش مستقلی درباره رویکرد انتقادی ارتباطات میان‌فرهنگی انجام نشده است. از این رو، می‌توان گفت ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی از جمله حوزه‌های پژوهشی کمتر شناخته‌شده در میان پژوهشگران علوم انسانی و اجتماعی در ایران است. با وجود این، بررسی منابع خارجی نشان می‌دهد طی سال‌های اخیر پژوهش‌های متعددی به مفهوم‌پردازی و تبیین نظری این رویکرد پرداخته‌اند. در ادامه، مروری مختصر بر برجسته‌ترین این آثار خواهیم داشت:

- هالوالانی، مندوزا و دژویتسکا^۱ (۲۰۰۹) در مقاله «مروری بر گلوگاه‌های انتقادی در مطالعات ارتباطات میان‌فرهنگی»، روند گذار از رویکردهای کارکردگرا و ملت‌محور به چشم‌انداز انتقادی در مطالعات این حوزه را ترسیم می‌کنند. آنان پنج برهه سرنوشت‌ساز را مشخص می‌کنند که در آنها بر ضرورت توجه به تاریخ، قدرت و ایدئولوژی در تعریف فرهنگ و ارتباطات، پافشاری شده است. این مقاله ضمن نقد همسان‌انگاری «فرهنگ» و «دولت-ملت»، بر تاریخ‌مندی، افشای سوگیری‌های اروپا‌محور و تحلیل مقاومت‌های روزمره در برابر ساختارهای سلطه نژادی و جنسیتی تأکید می‌ورزد.

- مدخل دایره‌المعارفی «ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی: مروری کلی»، به قلم ناکایاما و مارتین (۲۰۱۷)، تبیینی فشرده از رویکرد انتقادی ارائه می‌دهد. نویسندگان با ردیابی سه خاستگاه فکری (مکتب فرانکفورت، مطالعات فرهنگی بیرمنگام و مطالعات پسااستعماری) نشان می‌دهند که این رویکرد، نه یک پارادایم واحد و مجزا که دریچه‌ای برای نظاره کردن پیوند فرهنگ و قدرت است در کانون این رویکرد محورهای کلیدی شامل ستم‌زدایی، فهم فرهنگ در قالب میدان‌منزاعه، توجه به زمینه‌های تاریخی و سیاسی، تحلیل سازوکار سلطه و شیوه‌های مقاومت و نیز التزام به روش پژوهش اخلاقی قرار دارند که چارچوب ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی را تعریف می‌کنند.

- فری^۲ (۲۰۱۸) در کتاب «ارتباطات میان‌فرهنگی: رویکردهای انتقادی و

1. Halualani, Mendoza & Drzewiecka

2. Ferri

چالش‌های آینده» سه الگوی رایج «رواداری فرهنگی»، «آگاهی میان‌فرهنگی» و «توانش ارتباطی» را در پرتو سه چشم‌انداز انتقادی منظرگرایی، سازه‌نگاری اجتماعی و نقد رهایی‌بخش بررسی کرده و با بهره‌گیری از اندیشه‌های لویناس، باختین، دریدا و آدورنو، گفتگوی اخلاقی میان خود و دیگری، نابرابری شهروندی و سلطه فرهنگی را در متن جهانی‌شدن و آموزش برجسته می‌سازد. او با پیشنهاد رویکردی فراروش‌شناختی، تغییر مسیر به سوی شکنندگی و ناامنی تعاملات میان‌فرهنگی و تأکید بر دیگربودگی، بستری را ترسیم می‌کند تا دانش پژوهان و یادگیرندگان این حوزه با سهولت بیشتری به ارتقای توانش میان‌فرهنگی پردازند.

– کتاب «ارتباطات میان‌فرهنگی: چشم‌اندازی انتقادی»، نوشته هالوالانی (۲۰۲۲)، ارتباطات میان‌فرهنگی را در چارچوب «زمینه‌های قدرت» می‌کاود. این اثر با اتخاذ رویکرد توأمان کلان-خرد، نشان می‌دهد چگونه زمینه‌های خانوادگی، دولتی، رسانه‌ای، اقتصادی و... تعاملات روزمره میان گروه‌های فرهنگی را سازماندهی و بازتعریف کرده و به بازاریابی هویت و ایدئولوژی می‌پردازند. همچنین بر محورهایی چون نژادسازی، حافظه تاریخی و نمایندگی فرهنگی تمرکز شده و با ارائه چارچوبی تحلیلی پیرامون عدالت میان‌فرهنگی، لوازم حل مسائل و کنشگری مؤثر در این حوزه بیان شده است.

– در «دستنامه ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی»، به سرویراستاری ناکایاما و هالوالانی (۲۰۲۴)، در قالب ۴۶ فصل و با مشارکت ۵۹ نویسنده، جامع‌ترین نقشه مطالعاتی و پژوهشی رویکرد انتقادی ترسیم شده است. این اثر با نقد پیش‌فرض‌های مدرنیستی فرهنگ و ارتباطات آغاز و در پنج بخش، مضامینی چون استعمارزدایی معرفت، پیچیدگی مقولاتی چون جنسیت، نژاد و طبقه، چرخش بوم‌شناختی، عدالت در سلامت، اقتصاد دیجیتال و... را بررسی می‌کند. هر فصل پیوندی میان نظریه و کنشگری برقرار کرده و نمونه‌کاوی‌هایی از آسیا، آفریقا و جوامع مهاجر ارائه می‌دهد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر برای گردآوری داده‌ها از روش اسنادی و برای پردازش و تحلیل داده‌ها از روش توصیفی-تحلیلی بهره جسته است.

جایگاه رویکرد انتقادی در سنت‌ها و مکاتب نظری ارتباطات میان‌فرهنگی

طی دهه‌ها نظریه‌پردازی و پژوهش در ارتباطات میان‌فرهنگی، دسته‌بندی‌های مختلفی از کوشش‌های علمی این حوزه از منظرهای گوناگون معرفت‌شناختی، تبارشناختی، کارکردگرایانه و... صورت گرفته است. چارچوب سه‌گانه مارتین و ناکایاما، یکی از کلان‌ترین دسته‌بندی‌ها در این حوزه است: ۱. علوم اجتماعی یا کارکردگرا، ۲. تفسیری و ۳. انتقادی. این سه رویکرد که بازتابی از پارادایم‌های علوم انسانی و اجتماعی‌اند، بر مفروضات بنیادینی پیرامون ماهیت انسان، رفتار انسانی، ماهیت دانش، مفهوم‌پردازی فرهنگ و ارتباطات، اهداف پژوهشی و روش‌شناسی‌های مرجح ابتن دارند (Martin & Nakayama, 2022: 46). جدول (۱) به مقایسه این سه رویکرد می‌پردازد.

جدول ۱. رویکردهای سه‌گانه ارتباطات میان‌فرهنگی

انتقادی	تفسیری	علوم اجتماعی (کارکردگرا)	منشأ رویکرد
رشته‌های مختلف	مردم‌شناسی، زبان‌شناسی اجتماعی	روان‌شناسی	هدف پژوهشی
تغییر رفتار	توصیف رفتار	توصیف و پیش‌بینی رفتار	پنداشت از واقعیت
ذهنی و مادی	ذهنی	خارجی و قابل توصیف	پنداشت از رفتار انسانی
قابل تغییر	خلاقانه و ارادی	قابل پیش‌بینی	روش مطالعه
تحلیل متنی رسانه	مشاهده مشارکتی، مطالعه میدانی	پیمایش، مشاهده	رابطه فرهنگ و ارتباطات
فرهنگ عرصه نزاع بر سر قدرت است.	فرهنگ در خلال ارتباطات ساخته و حفظ می‌شود.	ارتباطات متأثر از فرهنگ است.	وجه مورد تأکید
تحلیل روشمند ساختارهای کلان قدرت هدایتگر زندگی روزمره به منظور درک نیروهای نامرئی دگرساز	استفاده از زبان برای توصیف رفتار انسانی و درک رویکردهای تفسیری برای پی‌بردن به چگونگی گزارش اخبار، انتقال اطلاعات و تصمیم‌گیری افراد	معیارهای آماری و درک رویکردهای کمی برای تحلیل داده‌ها و آمارها	

درآمدی بر ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی

شناسایی نیروهای اقتصادی و سیاسی در فرهنگ و ارتباطات، تأکید بر شکل‌گیری همه‌برهم‌کنش‌های میان‌فرهنگی براساس قدرت	تأکید بر مطالعه زمینه‌مند ارتباطات و فرهنگ و تفاوت‌های فرهنگی	شناسایی متغیرهای فرهنگی، تشخیص تفاوت‌های فرهنگی در ابعاد مختلف ارتباطات بدون توجه کافی به زمینه	دست‌آورد رویکرد
---	---	---	-----------------

(Martin & Nakayama, 2022: 47)

چارچوب مارتین و ناکامایا، الگوی قیاسی و به‌نسبت جامعی برای تطبیق پارادایم‌های کلان نظری بر مطالعات ارتباطات میان‌فرهنگی است. آن‌ها همچنین با طرح شش دیالکتیک کلیدی (فرهنگی-فردی، شخصی-زمینه‌ای، تفاوت‌ها-شباهت‌ها، ایستا-پویا، تاریخ/گذشته-اکنون/آینده و مزیت-محروریت) تلاش کرده‌اند با نگاهی همه‌جانبه‌تر به این حوزه بنگرند (Martin & Nakayama, 2022: 68-71). در صورت‌بندی کلان دیگری، غمامی و اسلامی‌تنها (۱۳۹۸) با نگاهی تاریخی، تطور نظری این حوزه را در سه مسیر اصلی «انگلیسی-آمریکایی»، «فرانسوی» و «آلمانی» تحلیل کرده و آن‌ها را به ترتیب در قالب سه الگوی «همسازی فرهنگی»، «همکاری فرهنگی» و «همگویی فرهنگی» پیگیری کرده‌اند. از این منظر، رویکرد انتقادی ذیل سنت نظری سازه‌گرایی جای می‌گیرد که برخاسته از شاخه آلمانی فلسفه قاره‌ای است. سازه‌گرایی در مقابل ساختارگرایی فرانسوی بر عاملیت و در مقابل عمل‌گرایی آمریکایی بر انسان‌گرایی تأکید داشته و عمدتاً فهم روابط قدرت و انتقاد به نابرابری را تجویز می‌کند (غمامی و اسلامی‌تنها، ۱۳۹۸: ۶۹ و ۹۵).

بنابراین، با تأمل در این چارچوب‌ها می‌توان دریافت که رویکرد انتقادی ارتباطات میان‌فرهنگی ذیل پارادایم انتقادی قرار گرفته و از لحاظ بنیادهای نظری، مفروضات فلسفی، روش‌شناسی، نسبت‌یابی فرهنگ و ارتباطات و نیز غایت و چشم‌انداز پژوهشی، تمایزهای آشکاری با دو پارادایم دیگر دارد.

بنیادهای نظری و تاریخی شکل‌گیری ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی

اگرچه نمی‌توان پیشینه‌ای قطعی برای ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی ترسیم کرد، این رویکرد در واکنش به سلطه کارکردگرایی بر مطالعات ارتباطات میان‌فرهنگی در ایالات متحده، شکل گرفت (Nakayama, 2020: 85). نخستین آثار انتقادی با نقد نگاه‌های عینی و ایستا، بر زمینه‌های تاریخی و سیاسی فرهنگ تمرکز کردند و دیدگاه رایج تلقی فرهنگ به‌مثابه متغیری ثابت و منتزع از بستر اجتماعی-سیاسی را به چالش کشیدند (Halualani et al., 2009: 20). به‌طورکلی، توسعه رویکردهای انتقادی را می‌توان در

این سه سنت فکری قرن بیستمی دنبال کرد: ۱. مکتب فرانکفورت آلمان (دهه ۱۹۴۰)،
 ۲. مطالعات فرهنگی بریتانیا (دهه ۱۹۶۰) و ۳. مطالعات پسااستعماری (دهه ۱۹۷۰)
 (Nakayama & Martin, 2017: 1).

اندیشمندان مکتب فرانکفورت به شیوه‌های گذر از عناصر سرکوبگر جامعه و حکومت
 علاقه‌مند بودند. نخستین کارهای آنان که بر تفکر مارکسیستی مبتنی بود، بر شرایط مادی
 ستم اقتصادی تمرکز داشت؛ اما در ادامه، به موضوعات دیگری چون جنسیت، نژاد و
 قومیت نیز پرداختند. باین حال، چرخش اصلی در دهه ۱۹۷۰ و با ظهور مکتب مطالعات
 فرهنگی بیرنگام شکل گرفت. کار عمده اندیشمندان این مکتب به درک غنا و اهمیت
 پدیده‌های فرهنگی در زندگی مردم عادی اختصاص داشت. آن‌ها با تحلیل کشمکش‌های
 نژادی و اجتماعی، سیاست‌های بریتانیا، پنداشت‌های ایدئولوژیک انگلیسی‌بودن و چپستی
 شیوه شایسته زندگی، درک جامعه را به‌عنوان لازمه تغییر آن، مورد تأکید قرار دادند. آثار
 و فعالیت‌های این جریان، شالوده پراهمیتی را برای پژوهشگران رویکرد انتقادی بنیان
 گذاشت تا چگونگی تأثیر نژاد، جنسیت، طبقه و جنسینگی بر تعاملات میان فرهنگی را
 واکاوی کنند (Nakayama & Martin, 2017: 1-2).

درحالی که دو مکتب یادشده در یک زمینه ملی مشخص، بر پدیده‌های میان فرهنگی
 تمرکز داشتند، اندیشمندان پسااستعماری راهی برای درک رویارویی‌های فراملی و روابط
 قدرت مؤثر بر آن‌ها می‌جستند. ادوارد سعید (برجسته‌ترین اندیشمند پسااستعماری)
 با آثار خود در دهه ۱۹۷۰ نشان داد که استعمار صرفاً سیاسی یا اقتصادی نیست
 بلکه سنت‌های فکری استعمارشدگان را نیز در برمی‌گیرد. مطالعات اولیه پسااستعماری
 بر روابط بین مردم استعمارشده شرقی (آسیایی) و استعمارگران غربی (اروپایی و
 آمریکایی) متمرکز بود، اما بعدها به بررسی مناسبات فرهنگی شمال و جنوب جهانی
 نیز گسترش یافت و به واکاوی موضوعاتی مانند نژاد، طبقه و امر جنسی در زمینه‌های
 جغرافیایی و تاریخی منجر شد (Nakayama & Martin, 2017: 2).

در دهه ۱۹۸۰، رویکرد کارکردگرایی با تمرکز بیش از حد بر سطح میان‌فردی، از
 درک نقش قدرت و تاریخ در تعاملات میان فرهنگی ناتوان ماند. در این برهه، «شاخه
 توصیف فرهنگی» نیز به‌رغم ادعای بی‌طرفی، در ابهام‌زدایی از تبعات قدرت نهفته در
 این تعاملات توفیق نیافت. در این دهه، اندیشمندان میان فرهنگی بیان کردند گروه‌های
 فرهنگی برای درک کامل نظام‌های فرهنگی، هویت‌ها و شیوه‌های ارتباطی خود باید
 از لحاظ تاریخی زمینه‌مند شوند. همچنین در واکنش به رویکرد «توانش فردی»،

مطالعاتی که به زمینه‌ها کم‌توجه بودند، زیرسؤال رفتند؛ زیرا در این مطالعات، روابط و شرایط تاریخ‌ساخته به‌طور ناخواسته به‌عنوان مسلمات و ویژگی‌های ذاتی فرهنگی یک‌گروه خاص قلمداد می‌شدند (Halualani et al., 2009: 20).

در چنین بستری، عمده آثار انتقادی تأثیرگذار حوزه ارتباطات میان‌فرهنگی در دهه ۱۹۹۰ پدیدار شده و در اوایل هزاره سوم نیز گسترش یافتند. این آثار، متأثر از سه سنت فکری یادشده، کاستی‌های موجود در فهم فرهنگ، ارتباطات، هویت و تماس میان‌فرهنگی را آشکار کردند (Nakayama & Martin, 2017: 3). در این دوره، انتقاداتی نیز به انگاره‌های خیال‌انگیز و نامتعارف از فرهنگ به‌مثابه امری ایستا وارد شد. انگاره‌هایی که به ساختارهای کلان قدرت شکل‌دهنده به رویارویی‌های میان‌فرهنگی اعتنایی نداشتند. چنین چشم‌اندازهای انتقادی و تحول‌گرایانه‌ای، ارتباطات میان‌فرهنگی را از مهارت‌سازی فردی فراتر برده و تحقیقات انتقادی پیرامون تأثیر متقابل هویت، سیاست و ستم نظام‌مند را قوت بخشیدند. در اوایل دهه ۲۰۰۰، این حوزه به چارچوب‌های نظری متقاطع و میان‌بخشی آغوش گشود و زمینه را برای ظهور حوزه‌های مطالعاتی کم‌سابقه فراهم کرد. از این میان، می‌توان به مطالعات اقلیت‌های جنسی (مانند همجنس‌گرایی، دگرباشی و تراجنسیتی) اشاره کرد که تقاطع قدرت، هویت و عاملیت را نمایان می‌کنند (Halualani & Nakayama, 2024: 4-5).

چیستی ارتباطات میان‌فرهنگی از منظر انتقادی

ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی دغدغه‌ای نظری است که ایجاد موقعیت هستی‌شناختی «خود» میان‌فرهنگی را دنبال می‌کند. موقعیتی که حاصل رویارویی‌های موقعیت‌مند، پویا و متغیر بین خود و یکدیگری فرهنگی در بستر تعامل است. این رویکرد در جستجوی موضوعی نظری است که پیش‌زمینه جنبه اخلاقی این رویارویی‌ها بوده و روابط نابرابر قدرت و رابطه بین ساختار و عامل را نیز در برگیرد. از این منظر، ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی عمدتاً با ماهیت جزئی، مناقشه‌آمیز و موقعیت‌مند زبان و انتقال اغلب دشوار معنا در رویارویی‌های میان‌فرهنگی سروکار دارد (Ferri, 2018: 17-18).

این رویکرد با دیدگاهی منظرگرایانه، به ساختارها و زمینه‌های قدرتی می‌پردازد که تجربه زیسته جوامع بشری را شکل می‌دهند. ابعاد پنهان یا شکل‌دهنده‌های مسلم پنداشته‌شده ارتباطات میان‌فرهنگی، از قبیل رسانه‌ها، نهادهای دولتی، ساختارهای اقتصادی، حافظه تاریخی، بازارها و ویژگی‌های جهانی و نیز فرهنگ عامه (تلویزیون، فیلم، رسانه‌های اجتماعی، مد، گرایه‌های فرهنگی) در چنین چارچوبی بررسی می‌شوند. قدرت یا نیروی محدودکننده،

عنصر برجسته‌ای است که موجب می‌شود ساختارهای کلان غالب و گاه گروه‌ها و افراد بتوانند فراتر از اراده‌ی دیگران یا برخلاف آن، به اهداف و منافع مدنظر خود دست یابند. افزون بر این، ارتباطات میان فرهنگی از منظر انتقادی بسیار فراتر از تماس حضوری و رودررو بین چند نفر یا رخدادهای تعاملی خرد است؛ بلکه با تقویت تمرکز بر همه‌ی ابعاد چندلایه‌ای و زمینه‌مند قدرت و به شیوه‌هایی پنهان و نامحسوس، از ظواهر سطحی ارتباطات میان فرهنگی گذر کرده و از مسلمات آن بدهانت‌زدایی می‌کند (Halualani, 2022: 10-11).

در مجموع، ارتباطات میان فرهنگی انتقادی با تأکید بر فهم چگونگی شکل‌گیری و تأثیرگذاری قدرت، هویت، برخورداری و نابرابری‌های ساختاری، به واکاوی برهم‌کنش‌های میان فرهنگی می‌پردازد. برخلاف برخی از رویکردهای مرسوم که به شیوه‌ای توصیفی یا بی‌طرفانه بر تفاوت‌ها و سوءتفاهم‌های پدیدآمده بین فرهنگ‌ها تمرکز می‌کنند، این رویکرد زاویه‌دید را اتخاذ می‌کند که نظام‌های ستم و سرکوب، میراث‌های تاریخی، زمینه‌های اجتماعی-سیاسی و گفتمان‌های ایدئولوژیک نهفته در تبادلات فرهنگی را بازجسته و به استنطاق می‌کشد.

عناصر مفهومی و بینش‌های نظری ارتباطات میان فرهنگی انتقادی

ارتباطات میان فرهنگی انتقادی نیز همچون دیگر رویکردهای این حوزه، مفاهیم مرکزی مشابهی را واکاوی می‌کند؛ با این تفاوت که این مفاهیم را به زمینه‌های خاص، ریشه‌های تاریخی و روابط قدرت پیوند می‌دهد. این منظر متمایز، رهیافت‌های نظریه‌پردازانه‌ای را ارائه می‌دهد که تحولات و چرخش‌های میان‌رشته‌ای در مطالعات ارتباطات میان فرهنگی را شدت می‌بخشند. به همین روی، با تشریح کلیدی‌ترین جنبه‌ها و مؤلفه‌های نظری این رویکرد می‌توان تصویر روشن‌تری از نقش آن در زیست روزمره‌ی جوامع کنونی، ترسیم نمود. در ادامه، بر برجسته‌ترین عناصر مفهومی و بینش‌های نظری ارتباطات میان فرهنگی انتقادی تمرکز می‌کنیم.

ستم‌زدایی

درحالی‌که بیشتر مطالعات مرسوم ارتباطات میان فرهنگی بر توصیف، مقایسه یا پیش‌بینی کنش‌های ارتباطی در زمینه‌های بین‌فردی، سازمانی و دیگر زمینه‌های رودررو یا واسطه‌مند تمرکز دارند، رویکرد انتقادی به هدفی فراتر چشم دوخته است: شناسایی روابط نابرابر قدرت و ساختارهای ستم و تلاش برای برقراری روابط انسانی عادلانه‌تر (Nakayama & Martin, 2017: 3).

در همین زمینه، هالوالانی چارچوبی سه‌مرحله‌ای برای عدالت میان‌فرهنگی صورت‌بندی کرده است. این سه مرحله به ترتیب عبارت‌اند از: ۱. آگاهی، ۲. نقد و ۳. کنشگری سنجیده. مرحله آگاهی با بازنگری در زمینه‌های پیش‌فرض و ساختارهای بدیهی انگاشته‌شده آغاز می‌شود. این مرحله با وجود این که دشوار و حتی تهدیدآمیز است، به سبب افزایش صراحت و گشودگی در بازآزمایی باورها و دیدگاه‌های ریشه‌دار افراد درباره مفاهیم فرهنگی، ضرورت می‌یابد. در مرحله دوم، با بهره‌مندی از معیارهای نقادانه و الگوهای تحلیلی مشخصی می‌توان مفاهیم پیچیده و وابسته به قدرت را افشا و تأثیراتشان بر زندگی افراد را ارزیابی کرد. سرانجام، مرحله کنشگری سنجیده در دو سطح فردی و جمعی پدیدار می‌شود. کنش فردی اقداماتی است که فرد به‌خودی‌خود برای ایجاد تغییر در وضعیت مستقر، برنامه‌ریزی و اجرا می‌کند. از سوی دیگر، کنش جمعی با همراهی دیگران از طریق یک سازمان یا انجمن رسمی یا غیررسمی به‌منظور به چالش کشیدن ساختارهای قدرت و حمایت از نیازها و مبارزات یک گروه فرهنگی انجام می‌شود (Halualani, 2022: 31-32).

چارچوب عدالت میان‌فرهنگی لحاظ پیچیدگی‌های امر میان‌فرهنگی یادآوری می‌کند که کنش منفرد نمی‌تواند مسئله‌ای را حل کند. در عوض، این چارچوب فرایند جاری و پیوسته‌ای از صراحت و آگاهی نسبت به نابرابری‌های ساختارمند و روابط نامتناسب قدرت را ارائه می‌دهد که در پی آن تأمل عمیق و نقد ستم‌های ساختاریافته و نیز اقدام سنجیده و کنشگری دوراندیشانه صورت می‌پذیرد. در چنین چارچوبی است که مفهوم «عاملیت» یا قابلیت اجتماع‌ساخت برای کنش و تأثیرگذاری در تقابل با ساختارهای قدرت یا شیوه‌های سلطه، متبلور می‌شود (Halualani, 2022: 32).

فرهنگ به‌مثابه عرصه‌ی منازعه

یکی از نخستین نقدهای رویکرد انتقادی نسبت به شیوه نگرش اندیشمندان ارتباطات میان‌فرهنگی ناظر به مفهوم «فرهنگ» بود. این نقدها بر دو محور تمرکز داشتند: ۱. لزوم گسترش تعریف فرهنگ و ۲. لزوم تلقی فرهنگ به‌عنوان امری سیال، پویا و متغیر. درحالی‌که اغلب مطالعات مرسوم این حوزه بر مقایسه الگوهای فرهنگی-ارتباطی ملت‌ها تمرکز داشتند، اندیشمندان انتقادی دو فرض ناگفته در این مطالعات را آشکار کردند: ۱. ارجاع به آمریکایی‌های سفیدپوست (به‌ویژه مردان) و ۲. همگن پنداشتن مردم دیگر دولت‌ها. چنین رویکردی تغییرات فرهنگی غنی و پیچیده دیگر کشورها را نادیده گرفته و در بهترین حالت به نتایج غیرقطعی، گمراه‌کننده و نادرست و

نیز تداوم کلیشه‌هایی می‌انجامد که بر رویارویی‌های میان‌فرهنگی گروه‌های فرهنگی مختلف تأثیری منفی می‌نهند (Nakayama & Martin, 2017: 3).

فرایندها و روابط اجتماعی معنابخش به فرهنگ، در فضایی خلاقانه رخ نمی‌دهند بلکه در یک برهه تاریخی، اجتماعی-اقتصادی و سیاسی خاص واقع می‌شوند. به بیان دیگر، فرهنگ مجموعه‌ای از معانی است که در تبادل و ستیز با دولت‌های ایالتی و ملی ناظر، روندهای سیاسی و جهانی کلان، بازارهای اقتصادی و مدرن‌سازی، نظام‌های حقوقی و نیز خصومت‌های بین‌المللی، بین‌قومی و بین‌نژادی، تشکیل می‌شود. از این رو، فرهنگ از منظر انتقادی، نظامی از معانی و بازنمایی‌هاست که در عرصه درهم‌پیچیده‌ای از نیروها ایجاد شده است. نیروهایی که به واسطه آن‌ها، افراد، گروه‌ها و نهادهای با موقعیت‌های متفاوت (ساختارهای مسلط دولتی، حقوقی، اقتصادی، رسانه‌ای، سازمانی و آموزشی) به منظور تعریف، بازنمایی و حتی مالکیت یک فرهنگ و منابع آن (سرزمین، مصنوعات و شیوه‌های فرهنگی)، بر سر قدرت به نازعه می‌پردازند (Halualani, 2019: 37 & 38).

در رویکرد انتقادی، فرهنگ و ارتباطات میان‌فرهنگی مفاهیمی ایدئولوژی‌ساخت‌اند که در بستر قدرت معنا می‌یابند. چنین برداشتی، با رد نگاه بی‌طرفانه و ایستای رایج، آشکارسازی زوایای ایدئولوژیک نهفته در فرهنگ‌ها و هویت‌ها و شیوه‌های ارتباطی آن‌ها می‌پردازد. از این منظر، ارتباطات میان‌فرهنگی به عرصه‌ای برای بروز آزادانه و تقابل فعالانه عاملیت‌های خودآگاه در بستر مناسبات قدرت تبدیل می‌شود (Halua-lani et al., 2009: 26-27).

در حالی که دولت-ملت همچنان به‌عنوان یک واحد تحلیل در پژوهش‌های ارتباطات میان‌فرهنگی قلمداد می‌شود، دستاورد رویکرد انتقادی ارائه سازه‌های دیگری از فرهنگ است. در این برداشت، فرهنگ نه مجموعه‌ای از ارزش‌ها، رفتارها و نگرش‌های مشترک بلکه عرصه‌ای پرکشمکش و آوردگاه روایت‌های متعارض است. این رویکرد، فرصت‌های جدیدی را پدید می‌آورد تا فرهنگ را فراتر از امری متشکل از «یک واقعیت» درک کرده و آن را فضایی از واقعیت‌های ناهمگون بدانیم. واقعیت‌هایی که در روابط قدرت گنجانده شده و به همراه آن‌ها همه نسخه‌های مسلط یا هژمونیک، مقبولیت خود را از دست می‌دهند (Moon, 2024: 60).

روابط قدرت

رویکرد انتقادی با تأکید بر نیروهای کلان، برابری شرایط در رویارویی‌های میان‌فرهنگی را به چالش می‌کشد. در این چارچوب، مفهوم بنیادین «قدرت»، پژوهشگران انتقادی را به سوی غایت عدالت اجتماعی سوق می‌دهد؛ زیرا هر فرهنگ به روش‌های خاصی به مردم و نهادها قدرت می‌دهد و همین مسئله، بازاندیشی در مطالعات مرسوم ارتباطات میان‌فرهنگی و بازتعریف نسبت آن با مقوله قدرت را ضروری می‌سازد (Nakayama & Martin, 2017: 6).

بنابر دیدگاه‌های انتقادی، قدرت ماهیتی دوسویه دارد: ۱. نیرویی کنترل‌کننده که به دنبال محدودکردن جنبش‌ها و تجربه‌هاست و به واسطه آن افراد، گروه‌ها و ساختارها می‌توانند برخلاف خواست دیگران به اهداف و منافع خود دست یابند. ۲. نیرویی توانمندساز و خلاق که افراد و گروه‌ها می‌توانند آن را به‌شکلی چشمگیر یا نامحسوس علیه ساختارهای کلان بکار بگیرند (Halualani, 2019: 31-32). این دو ویژگی متناقض‌نما، تنش‌های دیالکتیکی قدرت را بازنمایی می‌کنند. قدرت در مواقعی احساس درماندگی و محدودیت ایجاد می‌کند اما از سوی دیگر می‌توان در هر وضعیتی از زندگی، از قدرت به‌طور مولد، راهبردی و خلاقانه برای مبارزه با سلطه استفاده کرد و بدین ترتیب توانمند شد (Halualani, 2022: 48).

در رویکردهای مرسوم، اغلب پژوهشگران از جایگاه گروه‌های مسلط (مانند مردان سفیدپوست تحصیل‌کرده آمریکایی) به مطالعه «دیگران» (افراد متعلق به کشورهای خارجی یا گروه‌های هویتی حاشیه‌ای) پرداخته‌اند. حتی طرفداران گفتگوی مدنی نیز ممکن است به‌طور ناخواسته نابرابری‌های ساختاری را تقویت کنند. صاحبان موقعیت‌های ممتاز، تحت عناوینی چون ترویج ادب و نزاکت و ایجاد فضاهای «ایمن» گفتگو (ایمن برای چه کسی؟)، قواعدی را برای گفتگوهای مدنی تعیین می‌کنند. قواعدی که می‌توانند گفتگوهای واقعی درباره نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها را که اغلب به احساس و خشم آمیخته‌اند، فروبشانند. از این‌روست که اغلب از سنین پایین به رنگین‌پوستان آموزش داده می‌شود که از جنجال و گفتن چیزهایی که باعث ناراحتی سفیدپوستان می‌شود، بپرهیزند (Nakayama & Martin, 2017: 6-7).

تمرکز بر روابط قدرت، درک ما از توانش ارتباطات میان‌فرهنگی را نیز دگرگون ساخته است. در دیدگاه انتقادی، توانش بسته به موقعیت فرد در سلسله‌مراتب اجتماعی، متغیر است. برای مثال، تماس چشمی که برای سفیدپوستان بیانگر توانش ارتباطی است، می‌تواند پیامدهای اجتماعی و حتی جسمی فاجعه‌باری برای مردان سیاه‌پوست

داشته باشد (به‌ویژه تماس چشمی با زنان سفیدپوست). از این رو باید پرسید: چه کسی صلاحیت تعریف توانش میان‌فرهنگی را دارد؟ این تعاریف چگونه تحت تأثیر نیروهای اجتماعی و زمینه‌های تاریخی قرار می‌گیرند؟ نقش قدرت در انگاره‌های معاصر توانش چیست؟ (Nakayama & Martin, 2017: 7-8)

روابط قدرت، شیوه‌های مقاومت مردمی در برابر سلطه را نیز شکل می‌دهند. مردم در قامت عوامل فعال در شکل‌گیری فرهنگ، در کنش‌های روزمره و جنبش‌های اجتماعی بزرگ مقیاس مشارکت می‌جویند تا در برابر نهادهای ناکارآمد قانونی، سیاسی، درمانی و... دست به تغییر و مقاومت بزنند. اگرچه رویارویی‌های میان‌فرهنگی با روابط قدرت ناهمسان مشخص می‌شوند، مردم این روابط را به شیوه‌های پرشماری بکار می‌گیرند. برای مثال، کارگران مهاجر اغلب برای دستمزد بالاتر یا صرفاً یافتن شغل از مرزها عبور می‌کنند. از طرف دیگر، اغلب مهاجران جویای کار به یادگیری زبان دیگری نیاز دارند، در حالی که کارفرمایان و بازرگانان محلی نیز ممکن است برای جذب کارگر و مشتری، زبان مهاجران را بیاموزند؛ بنابراین، یادگیری زبان لزوماً همسان و دوسویه نیست. علی‌رغم این که مهاجران به دلایل ساختاری مختلف (مانند نداشتن مجوز کار یا حق شهروندی) در موقعیتی کم‌توان‌تر قرار دارند، می‌توانند در برابر این سلطه کنش‌های مقاومت‌آمیز داشته باشند (Nakayama & Martin, 2017: 8).

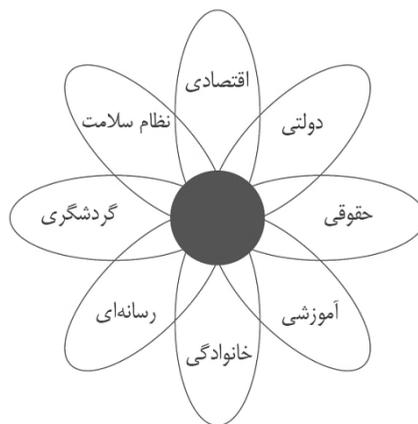
زندگی ما با مؤلفه‌های پویا و جاری قدرت آمیخته است. تجربه‌های گروه‌های فرهنگی توسط ابعادی از قدرت ساخت یافته و تثبیت شده‌اند که کنش‌ها را تنظیم می‌کنند، نه این که صرفاً بر آن‌ها مسلط شوند. در نتیجه، دیدگاه قدرت‌محور ابعاد پنهان سلطه و عاملیت را در تعاملات میان‌فرهنگی آشکار کرده و تصویری چندلایه و واقع‌گرایانه از این روابط ترسیم می‌کند (Halualani, 2019: 36).

زمینه‌مندی

زمینه در ارتباطات ایستا و عینی نیست، بلکه معمولاً توسط جنبه‌های محیطی (فیزیکی/ مجازی) یا اجتماعی موقعیتی ایجاد می‌شود که در آن ارتباط رخ می‌دهد و ممکن است متشکل از ساختارهای اجتماعی، سیاسی و تاریخی باشد (Martin & Nakayama, 2022: 105). برخلاف مطالعات مرسوم ارتباطات میان‌فرهنگی که اغلب بر سطح خرد تعامل بین‌فردی (مانند تفاوت‌های زبانی، ارزش‌های فرهنگی و باورداشت‌های فردی) تمرکز دارند، رویکرد انتقادی بر زمینه‌های کلان اجتماعی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی و... شکل‌دهنده رویارویی‌های میان‌فرهنگی تأکید می‌کند؛ چراکه هویت‌های فرهنگی

به خودی خود و جدای از این زمینه‌های کلان، معنایی ندارند. به‌عنوان مثال، با افزایش قدرت اقتصادی چین، بسیاری از گردشگران چینی حضور در نقاط مختلف جهان را تجربه می‌کنند. این در حالی است که وضعیت جنگی در نقاط مختلف جهان، مانند فلسطین و سوریه، به آوارگی و پناهندگی میلیون‌ها نفر منجر شده است. بدین ترتیب، زمینه‌های سیاسی کلید درک این مسئله است که چرا برخی افراد پناهنده می‌شوند یا چرا برخی کشورها گذرنامه‌های معتبرتری دارند (Nakayama & Martin, 2017: 5-6). قدرت با زمینه‌های همپوشان و متعددی در زندگی روزمره آمیخته است که رویارویی‌های میان‌فرهنگی را به شیوه‌های منحصربه‌فردی شکل می‌دهند: اقتصادی، دولتی، حقوقی، آموزشی، خانوادگی، رسانه‌ای، گردشگری و نظام سلامت. این محیط‌های زمینه‌ای از نیروهای کلان و پنهانی تشکیل شده‌اند که چگونگی فهم و نزدیک شدن به افراد و جوامع دارای فرهنگ‌های متفاوت را مشخص می‌کنند. بر این اساس، همهٔ زمینه‌های قدرت در سه ویژگی کلیدی مشترک‌اند:

۱. بر سلسله‌مراتب آشکار و/یا نامحسوس (پیدا یا پنهان) از ذی‌نفعان مسلط یا تابع، مبتنی‌اند.
۲. حول محور منازعه‌ای مداوم بر سر قدرت بین ذی‌نفعان/منافع مسلط و تابع، می‌چرخند.
۳. در عین حال که مستقل‌اند، نسبت به هم‌وابستگی متقابل دارند (Halualani, 2022: 11).



شکل ۱. زمینه‌های قدرت شکل‌دهنده به ارتباطات میان‌فرهنگی (Halualani, 2022: 12)

در ادامه، با توجه به ویژگی‌ها و اقتضائات جوامع بومی ایران، نقش هر یک از این زمینه‌های قدرت در شکل‌دهی به ارتباطات میان‌فرهنگی را به اجمال در جدول (۲) بررسی می‌کنیم.

جدول ۲. زمینه‌های قدرت و نقش آن‌ها در شکل‌دهی به ارتباطات میان‌فرهنگی

زمینه‌های قدرت	شیوه نقش‌آفرینی در ارتباطات میان‌فرهنگی
اقتصادی	زمینه اقتصادی در ایران، با تمرکز سرمایه و امکانات در کلان‌شهرها، شکاف دستمزد میان مرکز و پیرامون و نیز وابستگی معیشت بسیاری از افراد به بازارهای غیررسمی، نقش مهمی در طبقه‌بندی اجتماعی-اقتصادی گروه‌های فرهنگی دارد. توزیع نامتوازن فرصت‌های شغلی، اقوام استان‌های مرزی و کم‌برخوردار (مانند بلوچ، لر، کرد و عرب) را به مهاجرت کاری به شهرهای مرکزی و مراکز صنعتی وامی‌دارد؛ اما عواملی چون اسکان حاشیه‌ای، محدودیت‌های بیمه‌ای و توزیع نامتناسب سرمایه اجتماعی، تماس روزمره میان‌فرهنگی را به تعاملات ابزاری فروکاسته و کلیشه‌های طبقاتی-قومیتی را بازتولید می‌کنند.
دولتی	سیاست‌های دولتی، از فارسی‌محوری اداری و رسانه‌ای تا شروط تابعیت افغانستانی‌ها، چارچوب ارتباطات میان‌فرهنگی را شکل می‌دهند. رسمیت‌یافتن مقرراتی چون شرایط مذهبی و مدنی ازدواج یا محدودیت ثبت‌نام‌های غیرفارسی، مرجعیت هویتی خاصی را تثبیت می‌کند. محدودیت آموزش زبان و ادبیات محلی یا گزینش‌های قومیتی در مناصب دولتی نیز پیام‌های مشابهی می‌فرستند. بدین ترتیب، مواضع و اقدامات سیاسی می‌توانند تأثیر عمیقی بر روابط میان‌فرهنگی گذاشته و اقلیت‌های کم‌بهره یا بی‌بهره از این زمینه قدرت را به حاشیه برانند.
حقوقی	زمینه حقوقی در ایران که برگرفته از قانون اساسی، فقه اسلامی و سیاست‌های دولتی است، با ترسیم محدوده‌های خاص قانونی، مرزهای تعاملات میان‌فرهنگی را تعیین می‌کند. قوانینی مانند جایگاه اقلیت‌های مذهبی در مناصب دولتی، محدودیت ازدواج بین‌دینی یا شرایط تابعیت و پناهندگی مهاجران، هویت فرهنگی خاصی را تقویت می‌کنند. قوانینی که از آداب و رسوم فرهنگی اقلیت‌ها حمایت کافی نکرده یا هنجارهای غالب را تحمیل می‌کنند، می‌توانند شکاف‌های میان‌فرهنگی و احساس محرومیت حقوقی را تشدید کنند. این ساختارهای قانونی - که اغلب بی‌طرف به نظر می‌رسند - به‌طور غیرمستقیم نابرابری‌های قدرت را تقویت کرده و شیوه تعامل گروه‌های فرهنگی را شکل می‌دهند.
آموزشی	زمینه آموزشی در ایران با تمرکز بر زبان فارسی و هویت ایرانی-اسلامی شکل گرفته است و نخستین چارچوب تماس میان‌فرهنگی دانش‌آموزان را ترسیم می‌کند. برنامه‌های درسی گزینشی، تاریخ و هویت ملی را از دیدگاهی خاص ارائه می‌دهند و فرهنگ‌های محلی، اقلیت‌ها و برخی رویدادهای مهم تاریخی را کم‌رنگ می‌کنند. کنکور سراسری و سهمیه‌های خاص نیز ضمن ایجاد فرصت تحرک تحصیلی، رقابت منطقه‌ای را شدت بخشیده و بر باز توزیع پیوندهای میان‌فرهنگی تأثیر می‌گذارند.

درآمدی بر ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی

زمینه‌های قدرت	شیوه نقش‌آفرینی در ارتباطات میان‌فرهنگی
خانوادگی	فرهنگ خانوادگی ایرانی، با زیست جمع‌گرا و سلسله‌مراتب مبتنی بر سن، هسته اصلی شکل‌گیری هویت افراد است. این زمینه، هنجارهایی دربارهٔ زبان‌گفتاری، نوع پوشش و الگوهای معاشرت را آموزش داده و بر ازدواج‌های درون‌گروهی تأکید دارد. روابط دوستی یا ازدواج‌های بین‌گروهی (مانند پیوند فارس-ترک یا شیعه-سنی)، این حصار فرهنگی را به چالش می‌کشد. بدین ترتیب، مذاکرات خانوادگی پیرامون مسائلی چون مهریه، آداب و رسوم محلی، زبان یا گویش فرزندان و مراسمات مذهبی فعال شده و بستر متفاوتی برای گفتگوی میان‌فرهنگی و منازعه بر سر فرهنگ، شکل می‌گیرد.
رسانه‌ای	زمینه رسانه‌ای در ایران به شدت متأثر از سیاست‌های دولتی و محدودیت‌های قانونی است. رسانه‌های رسمی معمولاً بازنمایی‌هایی کلیشه‌ای و روایت‌هایی گزینشی از اقلیت‌ها و مهاجران ارائه می‌دهند که می‌تواند تنش‌های میان‌فرهنگی ایجاد کند. در مقابل، شبکه‌های اجتماعی مجازی و رسانه‌های مستقل یا برون‌مرزی، هرچند با محدودیت مواجه‌اند، فضایی برای بیان تنوع فرهنگی، دیدگاه‌های متفاوت یا روایت‌های مخالف‌خوان فراهم می‌کنند. تعارض روایت‌های رسانه‌ای رسمی و غیررسمی، بازنمایی فرهنگی را پیچیده‌تر کرده و بر ادراکات عمومی از گروه‌های مختلف تأثیر می‌گذارد.
گردشگری	صنعت گردشگری در ایران، با تمرکز بر جاذبه‌های تاریخی و طبیعی، تجربه‌های میان‌فرهنگی را شکل می‌دهد. تجاری‌سازی مؤلفه‌های فرهنگی بومی (مانند آیین‌های محلی یا صنایع دستی)، با ارزش‌گذاری اقتصادی یا عرضه مصنوعی آن‌ها، گاه اصالت نهفته در میراث‌های فرهنگی را کم‌رنگ کرده و به بازنمایی‌های کلیشه‌ای اقوام دامن می‌زند. سیاست‌های جذب گردشگر با اولویت معرفی نمادهای ایرانی-اسلامی نیز تنوع قومی و محلی را کمتر برجسته می‌کنند. این رویکرد، ضمن ایجاد فرصت‌های اقتصادی برای جوامع بومی، می‌تواند هویت‌های فرهنگی حاشیه‌ای را تحت الشعاع قرار داده و درک گردشگران از تنوع فرهنگی ایران را محدود کند.
نظام سلامت	نظام سلامت در ایران، با چالش‌های توزیع نابرابر منابع و خدمات، بر تعاملات میان‌فرهنگی اثر می‌گذارد. اقلیت‌های قومی و مهاجران، به‌ویژه در مناطق کم‌برخوردار، به خدمات بهداشتی و درمانی (به‌ویژه بیمه) محدودتری دسترسی دارند. تفاوت‌های زبانی و فرهنگی، مانند باورهای سنتی درباره درمان یا رابطه پزشک و بیمار نیز می‌توانند مانع دریافت مراقبت مناسب شوند. این نابرابری‌ها، به‌ویژه در بحران‌هایی مانند همه‌گیری‌ها، گروه‌های حاشیه‌ای و مناطق پرتراکم را آسیب‌پذیرتر می‌کند و با تقویت کلیشه‌های فرهنگی، شکاف‌های میان‌فرهنگی را تعمیق می‌بخشد.

(منبع: یافته‌های پژوهش)

زمینه‌های قدرت یادشده، رویارویی‌های میان‌فرهنگی و نیز کنشگری‌های فرهنگی ما را شکل داده و قلمروی آن‌ها را تعیین می‌کنند. از این‌روست که ژرف‌اندیشی پیرامون چگونگی تأثیر زمینه‌های قدرت بر زندگی افراد به امری حیاتی برای آگاهی انتقادی و کنش‌های اجتماعی بی‌آیند تبدیل می‌شود.

نیروهای تاریخی

اندیشمندان انتقادی، تاریخ را یکی از مهم‌ترین زمینه‌های کلان در فهم رویارویی‌های میان‌فرهنگی قلمداد می‌کنند؛ چراکه سوابق مشترک یا متعارض بین فرهنگ‌ها می‌توانند نوع رابطه‌ی کنونی آن‌ها را مشخص سازند (Nakayama & Martin, 2017: 9). تمایزی آشکار بین تاریخ به‌مثابه دستاورد مورخان حرفه‌ای و حافظه‌ی جمعی مشاهده می‌شود. تاریخ‌نگاری رسمی بر اسناد و شواهد مکتوب تکیه دارد، اما حافظه‌ی جمعی همان چیزی است که مردم عادی، به‌واسطه‌ی روایت‌های گوناگون، درباره‌ی گذشته به یاد می‌آورند. این حافظه اغلب در جشن‌ها، بزرگداشت‌ها و آیین‌های عمومی نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند و بستری برای بازتولید هویت‌های فرهنگی فراهم می‌آورد. قراردادن تاج گل بر مزار شهدای گمنام، نمونه‌ای از ایفای نقش این حافظه در پاسداشت جان‌فدایان جنگ است. با این حال، ممکن است روابط قدرت با دستکاری این حافظه، بخش‌هایی از گذشته را در پرده‌ی ابهام فروبرند. به‌طوری‌که برخی اعتراضات یا سرکوب‌های سیاسی (مانند اعتراضات میدان تیان‌آن‌من چین در سال ۱۹۸۹) اساساً در حافظه‌ی رسمی ذکر نمی‌شوند و هیچ شناخت عمومی‌ای از آن‌ها رواج نمی‌یابد (Nakayama & Martin, 2017: 9). چنین کشمکش‌هایی پیرامون روایت گذشته و شکل‌دهی به حافظه‌ی جمعی، گاه از رقابت برای برآورده کردن نیازها یا منافع کنونی گروه‌های مختلف نشئت می‌گیرند.

نیروهای تاریخی محدود به رخداد‌های گذشته و منقضی نیستند بلکه خاطرات و روایت‌های جمعی اثرگذار بر زمان حال را نیز می‌سازند و می‌توانند به‌عنوان عاملی پویا، رویارویی‌های میان‌فرهنگی را قوام بخشیده یا دچار تنش سازند (Halualani, 2019: 142). در فرایند شکل‌گیری این حافظه‌ی تاریخی، نهادهای رسمی (کتاب‌های درسی، رسانه‌های دولتی و موزه‌ها) و نیز مراسم‌ها و آیین‌های جمعی (نام‌گذاری‌ها، سالگردها و بزرگداشت‌ها) نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. قدرت‌های حاکم نیز آگاهانه یا ناآگاهانه روایت‌های دلخواه را برجسته و روایت‌های نامطلوب را حذف می‌کنند تا مشروعیت گروهی خاص را تثبیت کنند. این‌گزینه‌گری قدرت‌محور، نه‌تنها آگاهی از حقایق تاریخی بلکه ظرفیت گفتگوی آزاد پیرامون تعارض‌های اجتماعی را نیز محدود می‌کند (Halualani, 2019: 146). از طرف دیگر، حافظه‌ی تاریخی می‌تواند هم‌بستگی‌آفرین نیز باشد. گروه‌هایی که رنج‌های مشابهی (مانند گذشته‌های استعماری مشترک) را تجربه کرده‌اند، ممکن است از خلال خاطره‌ی این درد همسان به تقویت پیوندهای کنونی و ایجاد ائتلاف‌های راهبردی بپردازند. همچنین روایت‌های رسمی پررنگ در فضاهای عمومی (برای مثال، نام‌گذاری

خیابان‌ها و بناها)، با برجسته‌سازی چهره‌ها و رخدادهایی معین و حذف دیگر صداها، ابعادی از «حافظه تاریخی گزینشی» را رقم می‌زنند (Halualani, 2019: 147 & 153). در مجموع، تاریخ و حافظه جمعی نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری هویت‌های فرهنگی داشته و اغلب با کشمکش‌های قدرت و گزینش‌گری‌های روایی گره خورده‌اند. از رهگذر شناخت ریشه‌های تاریخی هم‌ستیزی‌ها یا همدلی‌های جمعی و تحلیل شیوه بازنمایی و فراموشی رویدادها، می‌توان بستری آگاهانه‌تر و عادلانه‌تر برای زیست میان‌فرهنگی فراهم ساخت. از سوی دیگر، تحلیل انتقادی نیروهای تاریخی می‌تواند سیاستگذارانه نیز باشد؛ چراکه بازاندیشی خاطرات پیدا و پنهان می‌تواند مقصد ارتباطات میان‌فرهنگی و سرنوشت گروه‌های فرهنگی را تغییر دهد. از این منظر، تاریخ نه گذشته‌ای تمام‌شده که سرمایه‌ای معنایی و هویتی برای اکنون و آینده است.

روش پژوهش اخلاقی

روش‌های پژوهش در رویکرد انتقادی بر رعایت اخلاق حرفه‌ای، مسئولیت‌پذیری پژوهشگر در قبال جامعه و بازاندیشی مداوم درباره پیامدهای اجتماعی پژوهش تأکید دارند. این رویکرد، فراتر از معیارهای مرسوم پژوهشگر را ملزم می‌کند نسبت به تأثیرات اجتماعی پژوهش حساس بوده و برای تقویت عاملیت گروه‌های حاشیه‌ای آگاهانه عمل کند. در واقع، هدف پژوهش انتقادی صرفاً تولید دانش نیست بلکه دستیابی به شناختی است که به تحقق عدالت اجتماعی و کاهش نابرابری‌ها یاری رساند (Nakayama & Martin, 2017: 9-10). (Pindi, 2024: 353). از طرف دیگر، پژوهشگر انتقادی گاه با چالش‌هایی معرفتی روبه‌روست و ممکن است هم‌زمان «بیش‌ازحد انتقادی» و «کمتر از حد انتظار انتقادی» ارزیابی شود؛ اما گاه قدرت نقد در صراحت آشکار آن نبوده و چه بسا در توصیف پرمایه و بازنمایی واقعیت‌های پیچیده زندگی فرهنگی نهفته باشد. در این مسیر، پژوهشگر باید رویکردی انعطاف‌پذیر و بازاندیشانه به «دقت علمی» داشته باشد؛ دقتی که نه با خشونت و سخت‌گیری‌های غیرضروری تعاریف سنتی از پژوهش دقیق بلکه با بازاندیشی عمیق اهداف و تأثیرات پژوهش تحقق می‌یابد (Orbe, 2024: 333).

روش‌های مرسوم کمی و تجربی، به دلیل بی‌توجهی به ابعاد پنهان قدرت و نابرابری‌های ساختاری، اغلب مورد نقد پژوهشگران انتقادی بوده‌اند (Ramasubra- manian et al., 2024: 396). البته این به معنای بی‌فایده قلمداد شدن پژوهش‌های کمی در رویکرد انتقادی نیست؛ چراکه کاربرد روش‌های کمی نظیر پیمایش و آزمایش میدانی نیز امکان آشکارسازی نابرابری‌ها و تبعیض‌های نهفته در ارتباطات روزمره را به‌شکلی

دقیق‌تر فراهم می‌کند. بدین ترتیب، پژوهش کمی انتقادی زمانی مشروعیت می‌یابد که به پرسش‌های اخلاقی بنیادین این رویکرد پاسخ دهد و بازاندیشی مداومی نسبت به فرض‌های خود داشته باشد (Ramasubramanian et al., 2024: 401-402).

درعین حال، پژوهش‌های کیفی و قوم‌نگارانه با ظرفیت گسترده‌تری که در فهم عمیق زندگی گروه‌های فرهنگی دارند، جایگاه ویژه‌ای در این رویکرد یافته‌اند (Pindi, 2024: 353). روش قوم‌نگاری پژوهشگر را از مشاهده‌گری منفعل به مشارکت‌کننده‌ای گفتگو محور و دوسویه بدل می‌سازد. این رویکرد رابطه میان پژوهشگر و پژوهش‌شوندگان را از رابطه‌ای سلسله‌مراتبی به رابطه‌ای همکارانه و تعاملی بدل می‌کند که در آن پژوهشگر نه تنها «درباره دیگری»، بلکه «با دیگری» و «از دیگری» می‌آموزد (Pindi, 2024: 356-358). خودقوم‌نگاری پسااستعماری^۱ نیز در پژوهش‌های این رویکرد رواج یافته است؛ در این روش، پژوهشگر با روایتی شخصی و خودبازاندیشانه، جایگاه خود را در بافتار قدرت و استعمار سنجیده و نقش استعمار در تولید دانش را به نقد می‌کشد. بدین ترتیب، پژوهشگران جوامع پسااستعماری که در میانه بازتولید یا مقاومت در برابر ساختارهای استعماری و در یک موقعیت مناقشه‌برانگیز میان فرهنگی به سر می‌برند، می‌توانند با تحلیل انتقادی تناقض‌های درونی موقعیت خود، از جایگاه سوژه استعمار شده به عامل فعال تغییر ساختاری بدل شوند (Pindi, 2024: 358-359). در مجموع، روش‌های پژوهش اخلاقی در ارتباطات میان فرهنگی انتقادی نه ابزارهای دانش‌پژوهانه صرف بلکه حاصل تعهدات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی پژوهشگر و مسیریابی برای تغییر اجتماعی و نزدیک شدن به عدالت فرهنگی‌اند (Willink et al., 2014: 292). از این روست که چنین پژوهش‌هایی نیازمند خودبازاندیشی پژوهشگر از طریق پرسش‌های بنیادینی از این قبیل‌اند:

- انگیزه مطالعه فرهنگ‌های دیگر چیست؟ پاداش حرفه‌ای یا بهبود شرایط جوامع؟
- چه کسی باید مالکیت داده‌ها و اطلاعات گردآوری شده را در اختیار داشته باشد؟ پژوهشگر، جامعه یا هر دو؟
- رابطه میان پژوهشگران و افرادی که محور مطالعه‌اند، چگونه باید باشد؟ آیا این افراد باید به‌عنوان همکاران تحقیق در نظر گرفته شوند؟
- چه کسی حق دارد الگوهای ارتباطی دیگران را بازنمایی کند؟ هرکسی یا فقط اعضای آن جامعه؟ (Nakayama & Martin, 2017: 10)

کاوش گسترده‌تر متون

پژوهشگران ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی با گسترش دامنه مطالعات خود، متون متنوعی از قبیل فرهنگ عامه، بازنمایی‌های رسانه‌ای، اخبار، اسناد تاریخی و بیانیه‌های سیاسی را به‌مثابه منابعی غنی برای دستیابی به تحلیل‌های پیچیده‌تر و واقع‌بینانه‌تری از مناسبات قدرت، ایدئولوژی‌های پنهان و روابط نابرابر بررسی می‌کنند (Nakaya & Martin, 2017: 11). برای نمونه، تحلیل انتقادی فیلم‌ها، سریال‌ها و قطعات موسیقی، می‌تواند نشان دهد که این متون چگونه تصورات قالبی از دیگری فرهنگی را بازتولید کرده و در تقویت هویت‌های ملی یا مشروعیت‌بخشی به استعمار و نابرابری‌ها نقش دارند.

در این زمینه، نگاه به فرهنگ به‌مثابه «متن» بسیار کلیدی است؛ فرهنگ صرفاً بستری برای تحلیل نبوده و خود می‌تواند به‌عنوان نظریه‌ای برای بازسازی دانش میان‌فرهنگی عمل کند (Miike, 2024: 130). در این راستا، نظریه آسیامحوری^۱ به دنبال رهاسازی فرهنگ‌های آسیایی از چارچوب‌های نظری غربی و به‌کارگیری آن‌ها به‌مثابه منابع اصیل و فعال نظریه‌پردازی است. این نظریه می‌کوشد دانش ارتباطات میان‌فرهنگی را از حالت انفعالی خارج کرده و بستر نظریه‌پردازی بومی و مستقل را فراهم سازد. چنین نگرشی، ضمن نقد سلطه معرفت‌شناختی اروپامحور، تنوع و تکثر رویکردهای نظری بومی را ارتقا می‌بخشد و راه را برای بازاندیشی در هویت‌های فرهنگی هموار می‌کند (Miike, 2024: 142-143).

از منظر انتقادی، متون فرهنگی صرفاً بازتاب‌دهنده روابط قدرت نیستند، بلکه در بازتولید این روابط نیز نقشی فعال دارند. این مسئله به‌ویژه در تحلیل‌های انتقادی «استعمار مهاجرنشین^۲» آشکار می‌شود. برای مثال، تحلیل فرهنگ عامه آمریکایی نشان می‌دهد که چگونه بازنمایی «غرب وحشی» و استعاره «سرزمین خالی^۳» در بازتولید غیرمستقیم سلطه استعمار مهاجرنشین بر سرزمین‌ها و مردمان بومی تأثیرگذار بوده است. در واقع، متون رسانه‌ای با بازنمایی دیگری بومی به‌مثابه موجودی در حال محوشدن، به توجیه سلب مالکیت بومیان کمک کرده و جایگاه استعمارگران را به‌عنوان وارثان مشروع این سرزمین‌ها تثبیت نموده‌اند (Rowe, 2024: 198-199).

بنابراین، کاوش گسترده‌تر و عمیق‌تر متون فرهنگی، پژوهشگران این حوزه را قادر

می‌سازد تا با فراتر رفتن از سطح بین‌فردی، روابط قدرت، ایدئولوژی‌ها و زمینه‌های گسترده تاریخی و سیاسی مؤثر بر ارتباطات میان‌فرهنگی را شناسایی کنند. از این رو، متون فرهنگی نه تنها عرصه‌بازنمایی بلکه محل منازعه، مقاومت و بازسازی هویت‌ها و روابط میان‌فرهنگی بوده و قابلیت‌های پژوهشگران را برای کنشگری‌های انتقادی افزایش می‌دهند.

مسیرهای پیش روی ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی

با توجه به دگرگونی‌های روزافزون جهانی و تشدید معضلاتی چون تغییرات اقلیمی، تحولات فناوری، گسترش نابرابری‌های ساختاری و شکل‌گیری جنبش‌های هویتی نوظهور، پرسشی تعیین‌کننده پدید می‌آید که حوزه ارتباطات میان‌فرهنگی انتقادی در چه مسیرهایی پیش خواهد رفت و بر چه ابعادی تمرکز بیشتری خواهد داشت؟ یکی از این مسیرهای بنیادین، توجه فزاینده به چرخش بوم‌شناختی در مطالعات ارتباطات میان‌فرهنگی است. معضلات زیست‌محیطی صرفاً به سیاست‌های دولت‌ها یا عملکرد شرکت‌های چندملیتی محدود نیست، بلکه با الگوهای فرهنگی و پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی ما درباره انسان و طبیعت نیز گره خورده است. گرایش‌های انتقادی جدید نیز بر بازتعریف «فرهنگ» فراتر از مرزهای صرفاً انسانی (هم‌پیوند با طبیعت) تأکید ورزیده و به درک چگونگی درهم‌تنیدگی منافع انسان‌ها و دیگر موجودات زنده می‌پردازند. چنین چشم‌اندازی عیان می‌کند که دغدغه‌های مربوط به عدالت اجتماعی را نمی‌توان بی‌توجه به عدالت زیست‌محیطی، ساماندهی و حل کرد (Mendoza & Kinefuchi, 2024).

مطالعات حوزه سلامت مسیر کلیدی دیگری است. شیوه‌های تحلیل قدرت در نظام سلامت می‌تواند به درک ریشه‌ای‌تر ساختارهای نابرابر در این زمینه منجر شود. برای مثال، نابرابری‌های نژادی یا قومی در مراقبت‌های بهداشتی، صرفاً یک تفاوت فرهنگی نبوده و با روابط قدرتی پیوند دارند که ساختارهای تبعیض‌آمیز را عادی‌سازی می‌کنند. در این میان، پژوهشگران انتقادی با تبیین چگونگی شکل‌گیری «روایت‌های سلامت» در چارچوب‌های تاریخی، اقتصادی و سیاسی، می‌توانند گروه‌های حذف‌شده از تصمیم‌گیری‌ها و اولویت‌های بهداشتی و درمانی را از حاشیه به متن آورند (Cole et al., 2024).

مسیر دیگر، واکاوی دگرگونی‌های مفهوم فرهنگ در عرصه‌هایی چون فضای مجازی، هوش مصنوعی، رسانه‌های دیجیتال و متاورس است. به موازات این تحولات فناوری پایه، پرسش از قدرت الگوریتم‌ها، شیوه‌های بازتولید نابرابری‌های فرهنگی

در سکوه‌های برخط و امکان حذف یا نامرئی شدن گروه‌های حاشیه‌ای، از نقاط تمرکز پژوهش‌های آینده خواهد بود. در این زمینه، تحلیل گفتمان زیست‌جهان‌های دیجیتال و واکاوی چگونگی ایجاد تمایز و تکینگی در بسترهای مجازی، ابعاد تازه‌ای از ارتباطات میان‌فرهنگی را آشکار می‌سازد (Nakayama, 2020).

تقویت پیوند با مطالعات پسااستعماری و دانش‌های بومی، با هدف به چالش کشیدن سلطه معرفتی غرب، از مسیرهای اساسی پیش‌روست. در این مسیر، بازیابی صداها و سرکوب‌شده و مشروعیت‌بخشی به سنت‌های غیرغربی به‌عنوان منابع معرفتی معتبر و هم‌عیار اهمیتی ویژه دارد. همچنین تمرکز بر استعمارزدایی از دانش، پژوهشگران را به نقد ساختارهای آموزشی و معرفتی مسلط سوق داده و آن‌ها را به بازاندیشی در شیوه‌های تولید و بازنمایی دانش دربارهٔ دیگری‌های فرهنگی و هویت‌های چندگانه فرا می‌خواند (McConnell, 2024 & Mendoza, 2024).

این حوزه مطالعاتی در آینده با تنوع روش‌شناختی بیشتری روبه‌رو خواهد شد. از یک‌سو، ابزارهای کمی مورد بازاندیشی جدی قرار خواهند گرفت تا بتوانند درهم‌تنیدگی زمینه‌های قدرت را در داده‌های کلان آشکارتر کنند. از سوی دیگر، روش‌های کیفی نیز در مسیر مسئولانه‌تری پیش خواهند رفت. روشی چون خودقوم‌نگاری انتقادی، با تأکید بر جایگاه و تجربهٔ زیستهٔ پژوهشگر به‌مثابه عضو فعال در فرایند تولید دانش، بینش‌های عمیق‌تری ارائه خواهد داد. همچنین قوم‌نگاری اجراگرانهٔ انتقادی^۱ و روش‌های مشارکتی جامعه‌بنیاد^۲ از طریق مشارکت فعال اعضای جامعه، ضمن نمایاندن روایت‌های به حاشیه رانده‌شده، از رابطهٔ سلسله‌مراتبی سنتی پژوهشگر-جامعه فراتر رفته و روابطی برابر و گفتگو محور را رقم خواهند زد (Ramasubramanian et al., 2024).

در مجموع، پیش‌نگری این حوزه حاکی از همپوشانی جنبش‌های بنیادینی چون مبارزه با بحران‌های زیست‌محیطی، تمرکز بر دانش بومی، تحولات نوین فناوری و بازاندیشی در بر ساخت‌های غرب‌محورانه است. در چنین چشم‌اندازی، پژوهشگر نه صرفاً در پی توصیف و تبیین تفاوت‌های فرهنگی بلکه در جستجوی دگرگون‌سازی شیوه‌های زیستن و معناکردن جهان است. این تحول، توأمان ناگزیر و نویدبخش است؛ چراکه جهان معاصر با همهٔ چالش‌ها و بحران‌های اضطراری‌اش، زمینه را برای گفتگوهای تازه و مشارکت‌های پویا مهیا کرده است.

نتیجه‌گیری

ارتباطات میان فرهنگی انتقادی، یک رویکرد نظری نوخاسته و یک چارچوب کنشی نوپدید است که با عبور از پندارهای مرسوم پیرامون فرهنگ و ساختارهای اجتماعی، به واکاوی زمینه‌های قدرت، نابرابری‌های ساختاری و نیروهای پیدای و پنهان شکل‌دهنده به تعاملات میان فرهنگی می‌پردازد. در این رویکرد، فرهنگ نه پدیده‌ای ایستا بلکه عرصه‌ای پویا و منازعه‌آمیز است که در برهم‌کنش با ساختارهای مسلط، به‌طور پیوسته معانی، هویت‌ها و روابط فرهنگی را بازتعریف می‌کند. پیگیری بنیادهای نظری نیز نشان می‌دهد که این رویکرد چگونه با تکیه بر سنت‌های مختلفی به‌ویژه مکتب فرانکفورت، مطالعات فرهنگی و مطالعات پسااستعماری، طی دهه‌های اخیر تطور یافته است.

عناصر کلیدی این رویکرد، مانند «ستم‌زدایی»، «زمینه‌مندی» و «نیروهای تاریخی»، تأکید دارند که درک رویارویی‌های میان فرهنگی مستلزم توجه همزمان به سطوح خرد و کلان است. از سوی دیگر، نگاه اخلاقی به روش پژوهش، فراتر از توصیف و تبیین صرف بوده و بر مسئولیت پژوهشگر در قبال عدالت و مشارکت اجتماعی و تقویت عاملیت گروه‌های فرهنگی حاشیه‌ای تأکید می‌ورزد.

آینده این حوزه در گروی پاسخگویی به چالش‌های نوظهور جهانی است: از بحران‌های زیست‌محیطی و شکاف‌های نظام سلامت تا سلطه الگوریتم‌ها و مخاطرات مهاجرت. چنین مسائلی نیازمند تحلیل‌های آگاهی‌بخش، انتقادی و کنش‌مندی‌اند که پیوند فرهنگ را با تاریخ، اقتصاد، سیاست، فناوری، رسانه و محیط‌زیست آشکار سازند. همچنین، احیای دانش‌های بومی و گفتمان‌های پسااستعماری به‌مثابه بدیل سلطه معرفتی غرب، افق‌هایی را برای بازتعریف عدالت فرهنگی می‌گشاید. در این مسیر، ارتباطات میان فرهنگی انتقادی نه تنها ابزاری دانشی و تحلیلی، بلکه کنشی‌رهایی‌بخش است که با آشکارسازی روابط قدرت و تقویت گفتگوهای چندصدایی، زمینه حرکت به‌سوی جامعه‌ای منصفانه‌تر و همدلانه‌تر را فراهم می‌کند.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

منابع و مأخذ

- غمامی، سیدمحمدعلی و اصغر اسلامی تنها (۱۳۹۸). هم‌شناسی فرهنگی: الگوی قرآنی ارتباطات میان‌فرهنگی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- مصلح، علی‌اصغر (۱۳۹۷). با دیگری: پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو. تهران: نشر علمی.
- Arasaratnam, L. A. (2015). Research in Intercultural Communication: Reviewing the Past Decade. *Journal of International and Intercultural Communication*, 8(4), 290-310. <https://doi.org/10.1080/17513057.2015.1087096>
- Asante, M. K., Newmark, E. & Blake, C. A. (1979). *Handbook of Intercultural Communication*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Chen, G. (1990). Intercultural Communication Competence: Some Perspectives of Research. *Howard Journal of Communications*, 2(3), 243-261. <https://doi.org/10.1080/10646179009359718>
- Cole, K. L., Hernández, L. H. & Upton, S. D. L. S. (2024). Returning to (Neo)Normal: A Case Study in Critical Intercultural Health Communication". In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 553-568. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch43>
- Croucher, S. M., Sommier, M., & Rahmani, D. (2015). Intercultural Communication: Where We've Been, Where We're Going, Issues We Face. *Communication Research and Practice*, 1(1), 71-87. <https://doi.org/10.1080/22041451.2015.1042422>
- Ferri, G. (2018). *Intercultural Communication: Critical Approaches and Future Challenges*. Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.1007/978-3-319-73918-2>
- Ghamami, S. M. A. & Eslami Tanha, A. (2019). *Cultural Mutual Familiarity: A Quranic Model of Intercultural Communication*. Tehran: Imam Sadiq University. [In Persian]
- Gudykunst, W. B. (2005). *Theorizing About Intercultural Communication*. California: Sage Publications Inc.
- Halualani, R. T. (2019). *Intercultural Communication: A Critical Perspective*. United States: Cognella Academic Publishing.
- Halualani, R.T.(2022). *Intercultural Communication: A Critical Perspective (2nd Ed.)*. United States: Cognella Academic Publishing.
- Halualani, R. T., Mendoza, S. L. & Drzewiecka, J. A. (2009). "Critical" Junctures in Intercultural Communication Studies: A Review. *Review of Communication*, 9(1), 17-35. <https://doi.org/10.1080/15358590802169504>
- Halualani, R. T. & Nakayama, T. K. (2024). Critical Intercultural Communication Studies: Formation: From Crossroads to Trajectories and Urgencies on Shifting Terrain. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 1-27. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch1>
- Kim, M. S. (2007). Our Culture, Their Culture and Beyond: Further Thoughts on Ethnocentrism in Hofstede's Discourse. *Journal of Multicultural Discourses*, 2(1), 26-31. <https://doi.org/10.2167/md051c.2>

- Kim, M. & Hubbard, A. S. E. (2007). Intercultural Communication in the Global Village: How to Understand "The Other". *Journal of Intercultural Communication Research*, 36(3), 223-235, <https://doi.org/10.1080/17475750701737165>
- Martin, J. N., & Nakayama, T. K. (2010). *Intercultural Communication in Contexts (5th Ed.)*. New York: McGraw-Hill.
- Martin, J. N., & Nakayama, T. K. (2022). *Intercultural Communication in Contexts (8th Ed.)*. New York: McGraw-Hill.
- McConnell, K. F. (2024). The Intercultural Questions at the Center of a Critical Reclamation of the University. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 569-575. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch44>
- Mendoza, S. L. (2024). Theorizing at the End of the World: Transforming Critical Intercultural Communication. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 109-126. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch8>
- Mendoza, S. L. & Kinefuchi, E. (2024). The Challenge of the "More-than-human World": Toward an Ecological Turn in Intercultural Communication. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 577-594. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch45>
- Miike, Y. (2024). Culture as Text and Culture as Theory: Asiaticity and Its Raison D'être in Intercultural Communication Research. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 129-150. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch9>
- Moon, D. G. (2024). Critical Reflections on Culture and Critical Intercultural Communication. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 56-71. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch4>.
- Mosleh, A. (2018). *With "The Other": A Research on Intercultural Thought and the Ethics of Dialogue*. Tehran: Elmi. **[In Persian]**
- Nakayama, T. (2020). Critical Intercultural Communication and the Digital Environment. In *The Cambridge Handbook of Intercultural Communication* (eds G. Rings and S. Rasinger). Cambridge: Cambridge University Press, 85-95. <https://doi.org/10.1017/9781108555067.008>
- Nakayama, T. K. & Martin, J. N. (2017). Critical Intercultural Communication, Overview. In *The International Encyclopedia of Intercultural Communication* (ed. Y. Y. Kim). Hoboken: Wiley-Blackwell, 1-13. <https://doi.org/10.1002/9781118783665.ieicc0194>
- Orbe, M. P. (2024). Embracing the Rigor of Critical Intercultural Communication Methods of Inquiry: Reflections on Seeing, Knowing, and Doing. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication (2nd Ed.)* (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 327-335. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch21>
- Pindi, G. N. (2024). Doing Critical Intercultural Communication Work as Political Commitment: Lessons Learned from Ethnographic Methods. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication*

(2nd Ed.) (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 351-363. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch23>

Prosser, M. H. (1978). Intercultural Communication Theory and Research: An Overview of Major Constructs. *Annals of the International Communication Association*, 2(1), 335-343. <https://doi.org/10.1080/023808985.1978.11923733>

Ramasubramanian, S., Riles, J. M. & Banjo, O. O. (2024). Culture Counts: Quantitative Approaches to Critical Intercultural Communication. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication* (2nd Ed.) (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 395-405. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch27>

Rowe, A. C. (2024). On Terra Nullius and Texts: Settler Colonialism, Native Disappearance, and the Introductory Cultural Studies Reader. In *The Handbook of Critical Intercultural Communication* (2nd Ed.) (eds T. K. Nakayama and R. T. Halualani). United Kingdom: Wiley, 197-210. <https://doi.org/10.1002/9781119745426.ch13>

Ten Thije, J. D. (2016). Intercultural Communication. In *Sprache - Kultur - Kommunikation / Language - Culture - Communication. Ein internationales Handbuch zu Linguistik als Kulturwissenschaft/ An International Handbook of Linguistics as Cultural Study* (eds L. Jäger, W. Holly, P. Krapp and S. Weber). Berlin: De Gruyter Mouton, 587-600. <https://doi.org/10.1515/9783110224504-064>

Willink, K.G., Gutierrez-Perez, R., Shukri, S. & Stein, L. (2014). Navigating with the Stars: Critical Qualitative Methodological Constellations for Critical Intercultural Communication Research. *Journal of International and Intercultural Communication*, 7(4), 289-316. <http://dx.doi.org/10.1080/17513057.2014.964150>.

Young, R. (1996). *Intercultural Communication: Pragmatics, Genealogy, Deconstruction*. United Kingdom: Multilingual Matters.

Zhu, H. (2023). Intercultural Communication. In *The Routledge Handbook of Applied Linguistics: Volume Two* (2nd Ed.) (eds L. Wei, H. Zhu and J. Simpson). Routledge, 81-93. <https://doi.org/10.4324/9781003082637-9>



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.